

این دفتر متضمن گفتگوهایی است که در آنها بیشتر به قصد رفع سوء تفاهم ها به توضیح مطالب اجمالی نوشته های خود پرداخته ام. گفتگو در زمان ما دو معنی کم و بیش متضاد یا پسندیده و ناپسند دارد. حافظ گفتگو را که تعبیر دیگرش قیل و قال است، دور از آئین درویشی می دانست اما در دهه های اخیر که دیالوگ به معنی همزیانی و همدانستانی را گفتگو ترجمه کردیم، دیگر کمتر آن را به معنی قیل و قال می گیرند. من در این گفتگوها گرچه همواره دیالوگ را در نظر داشته ام، گاهی احساس می کرده ام که تنها هستم و حدیث نفس می کنم. می‌دانید که اشخاص مصاحبه کننده را بیگانه و از خود دور دانسته ام. اتفاقاً بعضی از آنها همدلی ها و همدانستانی های بسیار با من داشته اند اما در این زمان گشودن زبانی که با آن سوء تفاهم ها برطرف شود، آسان نیست. به این جهت این گفتگوها اگر در جایی سوء تفاهمی را رفع کرده چه بسا که محل سوء تفاهم تازه شده است.

در این میان نه من کوتاهی کرده ام و نه خواننده گناهی دارد. مشکل، مشکل زبان و ارتباط در جهانی است که بنیاد آن سست شده است. از اوصاف این جهان و بخصوص جانب متجددمآب آن آشوب فکری و خلط مراتب و تنزل فلسفه و هنر و دین و معارف به مرتبه فهم و آراء همگانی است و همه اینها به زبان روزنامه بیان می شود که این زبان هم گرچه زبان مشترک مردم است، وجه تبلیغاتی و سیاسی در آن غلبه دارد و پیداست که وقتی مطالب فلسفی و دینی و هنری به زبان سیاست برگردانده شود، چه بسا که حقیقت دین و فلسفه و معرفت و شعر پوشیده بماند. اکنون ما دو زبان بیشتر نداریم. یکی زبان تفهیم و تفاهم روزمره و دیگر زبان سیاست و اطلاع رسانی.

سیاست در زمان ما بیش از همیشه اهمیت پیدا کرده و بصورت قدرت تام و تمام قدرت درآمده است چنانکه دیگر جایی برای تفکر و هنر و معرفت قائل نیست. غلبه سیاست و تکنیک را نمی توان انکار کرد اما تحسین این غلبه و تن در دادن به آن و بدتر از همه برگرداندن و تحویل همه چیز به سیاست و ایدئولوژی، شاید به فاجعه در وجود و زندگی بشر بینجامد. سیاست مهم است اما شعر و فلسفه و دین با احکام و اعمال سیاسی میزان نمی شود. من در نوشته های خود سعی کرده ام که به فلسفه وفادار باشم و می دانم که این وضع در شرایط کنونی یک امر مقبول و موجه نیست. سوء تفاهمی که در مورد نوشته هایم پدید آمده و بعضی از خوانندگان گمان کرده اند که قصدم از نوشتن، اثبات و ترویج سیاست خاص بوده است، به سیاست اندیشی غالب در زمانه باز می گردد. وقتی کسی به زبانی سخن می گوید و شنونده آن را به زبان دیگر یا درست بگویم به وجه دیگری از زبان بر می گرداند، پیداست که چیز دیگری می فهمد و همدانستانی حاصل نمی شود. پس این گفتگوها برای چیست؟ اولاً من داوطلب مصاحبه و گفتگو نبوده ام بلکه دیگران از من خواسته اند که توضیح بدهم. ثانیاً هرکس که سخنی دارد، باید بگوید همزیانی پیدا کند. سخنی که سخن همدانستانی و همزیانی نباشد، سخن نیست و ثالثاً بفرض اینکه در گفتگوها هیچ نکته پوشیده ای آشکار نشود، کسی که از زبان فلسفه دفاع می کند باید بگوید تفسیرها و برداشتهای سیاست بین از سخن فلسفی درست نیست و نباید در فلسفه با نظر سیاست بینی بنگرند. اگر مجموعه گفتگوها ما را به این معنی متنگر سازد که زبان فلسفه مثلاً با زبان سیاست متفاوت است و باید در برگرداندن دین و معرفت و هنر و فلسفه به سیاست و ایدئولوژی احتیاط کنیم، پیشرفت مهمی در طریق فکر و نظر حاصل شده است. اکنون فلسفه در دیار ما بسیار غریب است و کسی که به تفکر وفادار باشد، خود را تنها می یابد و باید تنهایی را بپذیرد. در این تنهایی و سکوت اگر فلسفه ای هم باشد، صورت مجمل و زبان المکن پیدا می کند. بهرحال من می پذیرم که زبانم، زبان اجمالی است و باید تفصیل یابد و رسا شود. زبان رسا در هر زمانی کم و بیش معنی است و آن را می توان گفتار (دیسکورس) زمان دانست و البته وقتی یک دیسکورس غلبه دارد، هر زبان دیگری که گشوده شود، در معرض شکست است. این شکست از نوع و سنخ شکست های متعارف در زندگی هر روزی و

در معاملات و مناسبات عادی نیست. این شکستی است که شاعر و فیلسوف نمی توانند از آن بگریزند و اگر بگریزند، لاف زندگی مردمان بکلی تاریک می شود. شاعر و فیلسوف قربانی مردمند ولی مردم این معنی را نمی دانند و به آسانی در نمی یابند. مردم و خوانندگان، سخن متعارف را دوست می دارند و می پسندند و مهم می دانند. بهترین نوشته و کتاب آنست که متضمن مقبولات و مسلمات خواننده باشد ولی من با اینکه شغلم معلمی است و مدتی قریب به شصت سال معلم بوده-ام، در نوشته هایم از خواننده دعوت کرده ام که با من ببینید و اگر می تواند با من همداستان شود یا بگوید که به کدام راه و به کجا می رود و راهش را نشان دهد اما چنانکه گفتم صرفنظر از موارد معدود، دعوت من بی پاسخ مانده و یا با ردّ و قبح مواجه شده است. فلسفه عین آزادی است و با آزادی دوام می آورد اما آزادی را بخصوص در دهه های اخیر بسیار بد فهمیده اند. آزادی در اروپا و در عصر جدید یا تحویل (یا به قول مترجمان، تعلیل) انسان به موضوع علم و عمل ظاهر شده است و به این جهت آزادی نیز بیشتر آزادی «من» است. آزادی وقتی صرفاً آزادی «من» باشد، در معرض این خطر است که به ضد آزادی مبدل شود. اصحاب «من» در ظاهر دو گروهند. گروهی مستبدند و کمتر داعیه آزادی خواهی دارند. گروه دیگر مدام از آزادی می گویند ولی نمی دانند آزادی وقتی محدود و در حصار من باشد، عین استبداد به علاوه دروغ و خودفریبی است. راهگشایان تجدد و حتی بعضی صاحب نظران سیاست مثل دوتوکویل چیزی از این معنی می-دانستند. آزادی، آزادی «تو» و «او» است و آزادی «من» هم با آزادی «تو» و «او» محقق می شود. کایش پژوهندگان مطالب سیاسی وقتی به مبحث آزادی می رسیدند، به نکته ای که گفتم توجه می کردند. آزادی اگر برای من و دانسته من باشد، عین استبداد است و مگر نمی بینید که بعضی از آزادی خواهان ما چه مستبدان خودپسند پرنخوتی هستند تا آنجا که گاهی سخن معمولی خود را مقدس می دانند و هرکس را که با آن مخالفت کند، عامل شرّ و فریفته شیطان می-انگارند. من در این گفتگوها کوشیده ام که از نزاع های رایج و متداول بگذرم و مسائل حقیقی را بیابم و درست مطرح کنم. اگر از عهده برنیامده ام، عذرم اینست که در این اواخر بخصوص در جهان متجددمآب، زمان بر فلسفه سخت گرفته است. نه اینکه فلسفه اسم و رسم و شهرت و خریدار نداشته باشد. اتفاقاً همه جا از فلسفه و درباره فلسفه می گویند اما این گفته ها غیر فلسفی است. در زبان های قدیم، گفتار اهل فلسفه و معرفت از سخن عام ممتاز بود. در زمان ما این مرز برداشته شده است. ممکن است گمان کنند که قرار گرفتن فلسفه در دسترس همگان یک پیشرفت فرهنگی است. البته امکان آموزش و پرورش و فراگرفتن و اظهار رأی و نظر باید برای همه فراهم باشد اما اینجا مسئله، مسئله فراهم شدن امکان نیست بلکه اشتباه میان دو ساحت وجود ایشان یا دو فهم و عقل است. عقلی که حساب و کتاب می داند و امور زندگی با آن تدبیر می شود، ممکن است فلسفه نفهمد و اگر به فلسفه بپردازد، چه بسا که از کار خود باز بماند یا به فلسفه آسیب رساند. من سعی کرده ام که در حد توانایی اندک خود از این اشتباه جلوگیری کنم زیرا می دانم که اگر به عقل فلسفه آسیب برسد، همه چیز آسیب می بیند. فلسفه در امور هر روزی دخالت نمی کند اما در بنیانگذاری نظم هر روزی دنیای کنونی، اثر و دخالت بی چون و چرا داشته است. شاید برای بسیاری از ما دشوار باشد که فلسفه را در زندگی مؤثر و دخیل ندانیم. آیا می پذیریم که بشر به تفکر نیاز ندارد و جهان با رأی و خویش طبعی مردمان نظم و انتظام یافته است؟ نظر من اینست که این هوش و رأی بر اساس تفکری که مستقیماً بکار نمی آید، عمل می کند و راه می رود. در همه این گفتگوها بر اهمیت فلسفه تأکید کرده ام اما مرادم از فلسفه تکرار الفاظ و عبارات فیلسوفان نیست بلکه گوش دادن به سخن زمان برای یافتن درک جایگاه خود و یافتن راه آینده است. اگر هموایی و همداستانی با متفکران و فیلسوفان و شاعران را یاد بگیریم، گوش نیویشتا پیدا می کنیم و زیانمان به سخنی باز می شود که سخن وجود است و به زمان باقی تعلق دارد یا جلوه زمان باقی است.